

توصیف روانشناسی شخصیت بیهقی بر مبنای متن تاریخ بیهقی

مهران مرادی

باید از جدیدترین متدها و رویکردهای غربی و فراغربی‌اش در آموزش، تشخیص، نقد، بررسی و برداشت سود جست. اما واقعیت آن است که ادبیات پدیدہ‌ی شگفت‌انگیز و دیرپافت و چند سویه است. در تحلیل ادبیات سوالات بسیار مهمی مطرح است که سال‌ها محل بحث و جدل فیلسوفان و نقادان بوده و هست و البته خواهد بود: ماده‌ی ادبیات، جوهر ادبیات، وجه ادبیت، زبان ادبی، شکل، فرم، ساختار، منشأ و پدیدآورنده‌ی ادب، رابطه‌ی ادبیات با جامعه، تاریخ، اخلاق، هدف ادبیات، معنی، زیبایی، لذت و ده‌ها ابهام دیگر و این‌که اصلاً ادبیات چیست؟ شعر چیست؟ تعریف منطقی آن کدام است؟ آیا اساساً این مقوله در منطق ارسطویی قابل تعریف و شناخت است یا این‌که منطق خاص خود را دارد؟ چه کسی می‌تواند به آن پاسخ قطعی و صد در صد و کاملاً درستی دهد که نسخه‌ی جامعی برای تمام ادبیات جهان باشد؟ پاسخ روشن است، هیچ‌کس!

حق آن است که در این مقوله هر کس از ظن خود وارد می‌شود و نظر می‌دهد و تحلیل می‌کند و مصداق نظرش و تحلیلش بخشی از گستره‌ی ادبیات است که در چارچوبه‌ی محدود زمان و مکان گنجد است. بنابر این حداقل تا زمانی که علم بتواند هر یک از شیوه‌ها و متدهای نقد ادبی را از افلاطون گرفته تا امروز به صرافت و قاطعیت از گردونه‌ی رقابت نقد خارج کند (که البته در همین حرف هم حرف و حدیث‌هایی است، آیا عملاً این کار شدنی است یا خیر؟) لاجرم تا آن زمان هر یک از این شیوه‌ها مستقل از دیگری به حیات و فعالیت خود ادامه می‌دهد و پرده از روی بخشی از این بت عیار برمی‌گشاید. این‌که در دوره‌ها و زمان‌های گوناگون شیوه‌ها و متدهای خاصی رواج می‌یابد و سلیق و علائق به سمت و سوی سیر می‌کند، نیز نمی‌تواند ملاک ارجحیت و برتری یکی بر دیگری باشد. سوال از ادبیات و درباره‌ی ادبیات همیشه بوده و هست و خواهد بود و «هر نسلی ترجیح می‌دهد به‌طریق خاص خود به آن پاسخ گوید، زیرا ادبیات پدیدہ‌ی پیچیده‌ی بی‌ست که وجوه مختلف آن به اقتضای اعصار مختلف مورد ملاحظه و توجه مخصوص واقع می‌شود». (شیوه‌های نقد ادبی، ۳۸) اما بازمی‌گردیم به بحث خودمان، نقد روانشناسی. «مساله‌ی

□ نمی‌دانم چرا ما ایرانی‌ها همیشه عادت داریم گاه از این طرف و گاهی از آن طرف پشت بام بیافتیم، حدّ وسطی وجود ندارد. اعتدال، میانه‌روی، برخورد منطقی و تخصصی با هر پدیدہ‌ی بی، در نظر گرفتن شمای کلی مسائل (گشتالت) و قائل بودن به سیر تحولات منطقی و طبیعی امور به‌نظر نمی‌رسد، واقعیت‌هایی چندان دشوارتر از پیچیده‌ترین دست‌یافته‌های فیزیک، شیمی و پزشکی جهان امروز باشد که در آن‌ها ایرانیان در کشورهای متمدنی دنیا، اگر نگوئیم سرآمدانند، بی‌تردید در صف مقدم صاحبان سرمایه‌های فکری و فنی هستند. پاسخ را باری در جای دیگری باید جست‌وجو کرد؛ بگذریم. آن‌چه می‌خواهم از آن صحبت کنم در یک کلام نقد روانشناسی است؛ با همه‌ی کهنگی، آرکائیسیم و ارتجاعی‌بودنش و غیرساختارگرایی و پسا ساختارگرایی و پسا هرمنوتیک و پسا مدرنیسم و پسا چیزهای دیگر گرایی و مساله‌ی مرگ و زندگی مولف، خواننده، متن، ناشر و...

منتقدان، پژوهشگران و فرهیختگان اهل شعر و ادب ما و به تبع آن آثار مکتوب و ملفوظشان به قول رولان بارت یا دانشگاهی‌ست یا تفسیری. به زبان خودمان (منظورم زبان آدم‌هایی‌ست که به یمن بی‌سوادی و ناآگاهی از زبان‌های فرنگی هنوز به‌مرتبہ‌ی شالودشکنی و هنجارگریزی و معنی‌گریزی، آن هم از نوع ترجمه‌ی بی‌دست نیافته‌اند) یا سنتی و قطعیت‌گرا در معنی‌ست و یا مدرن و قائل به برداشت‌های گوناگون.

این روزها هر کجا صحبت از نقد ادبی‌ست، عموماً فکر می‌کنند، نقد ادبی نیز مثل اتومبیل‌های رنگارنگ و جورواجور کمپانی‌های غربی و یا از آن هم پیش‌تازتر نرم‌افزارهای مایکروسافتی باید به روز و «آپ تو دیت» باشد و «ورژن» قدیمی آن دیگر به‌درد نمی‌خورد و استفاده از آن نوعی سرکوفت، عار، ارتجاع، فسیل‌گرایی و... خواننده می‌شود. اینان علم ادبیات‌شناسی را (اگر بتوان بدین صراحت و جسورانه اذعان کرد) با علم پزشکی اشتباه گرفته‌اند و فکر می‌کنند همان‌طور که در پزشکی باید از جدیدترین دست‌یافته‌ها و نتیجه‌ی پژوهش‌ها، داروها و دستگاه‌های پیشرفته استفاده کرد، در ادبیات نیز

رابطه‌ی متن با زندگی‌نامه یا روانشناسی مولف با شرایط اقلیمی، طبقاتی و فرهنگی حاکم بر آفاق خلاقیت او، هم‌چنان اعتبار و اهمیت خویش را داراست و امروز نه آن‌ها که جویای روابط پنهانی یک اثر با شرایط تاریخی و اقتصادی عصر مولف‌اند، دشمن این‌گونه مطالعاتند و نه آن‌ها که به جست‌وجو درباره‌ی ساخت و صورت و بافت می‌پردازند، منکر آن‌گونه مطالعات. هر دو سوی نیک دریافته‌اند که هر کدام از این روش‌ها می‌تواند مصداق تحقیق درست در ادبیات باشد». (موسیقی شعر، شانزده)

در باب کیفیت، ارتباط متن با نویسنده و تاثیر و تاثر آن‌ها بر یک‌دیگر و طبقه‌بندی متون ادبی براساس میزان ارتباط و از این قبیل البته در جای دیگر به تفصیل سخن گفته‌ام و این‌جا تکرار نمی‌کنم. (ر.ک. از نشانه‌شناسی تا نقد ادبی) پس بلافاصله به سراغ اصل موضوع می‌رویم و آن رویکرد روانشناسانه به متن کتاب **تاریخ بیهقی** است. اما پیش از آن بگویم که ارتباط روانشناسی و ادبیات در دو موضع برقرار می‌شود: نخست پرده‌برداری از چهره و منش مولف از ورای اثر و دو دیگر تحلیل روانشناسانه و روانکاوانه‌ی شخصیت‌های حاضر در اثر (قهرمان داستان، نمایش‌نامه، غزل و...) در این گفتار من به رویکرد اول نظر داشته‌ام و در پی راه‌یافتن به عمق درون شخصیت مولف کتاب یعنی ابوالفضل بیهقی هستم.

هر نویسنده‌یی در واقع پشت نقاب اثر خود پنهان مانده است، منتهی فرق آن است که برخی از نقاب‌ها شفاف و نازک است و نزدیک به چهره‌ی اصلی مولف و البته برداشت‌ش ساده و برخی دیگر برعکس، به‌سختی می‌توان آن را از چهره‌ی مولف برداشت. به هر روی **تاریخ بیهقی** از مقوله‌ی دوم است. بر مبنای این کتاب راه یافتن از اثر به موثر کاری دشوار است، اما غیرممکن نیست. حضور بیهقی در داستان در دو ساختار قابل طبقه‌بندی است:

الف- حضور آگاهانه و عامدانه

در خلال داستان‌ها با بخش‌هایی مواجه می‌شویم که بیهقی از زبان خود آغاز سخن می‌کند و در ابواب گوناگون نظیر انگیزه‌ی او از نوشتن تاریخ، شیوه و مسلک فکری و نظری در باب مسائل مختلف، قضاوت‌هایش در باب افراد و یا نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و عرفی‌بی که از داستان‌ها می‌گیرد، راساً یا به میان داستان می‌گذارد و آگاهانه و از زبان دل خود می‌گوید. این بخش‌هایی از کتاب اگرچه گواهی بر طرز فکر و اندیشه‌ی بیهقی می‌تواند باشد و از باب مسائلی که در آن‌ها طرح شده، بسیار حائز اهمیت است و چهره‌ی بیهقی را تا حدود زیادی برای ما روشن می‌کند، ولیکن از آن‌جایی که اراده‌ی فرد در بروز چهره‌ی خارجی از خود در آن مطرح بوده، از منظر روانشناسانه نمی‌تواند ملاک و معیار صد در صدی برای قضاوت در باب شخصیت بیهقی باشد.

روانشناسان رفتارگرا (Behaviorism) که اساس و پایه‌ی شناخت خود را از انسان بر مبنای رفتار فرد بنا می‌نهند، معتقدند اگر چنان‌که فرد مورد مطالعه بدانند که تحت نظر و پژوهش روانشناسان است، طبعاً رفتارهایی تصنعی و غیرواقعی از خود بروز خواهد داد و در بررسی‌ها و پژوهش‌های روان‌شناسی رفتارهایی که فرد در حالت عادی و ناآگاهی

از این‌که تحت نظارت و مطالعه‌ی روانشناسی قرار رفته، اصالت و اعتبار ویژه‌یی خواهد داشت. اظهارنظرهای شخصی بیهقی در باب مسائل گوناگون نظیر طرز تلقی خود او از مسائل از باب تشبیه می‌تواند مانند همان بیمار تحت رفتارسنجی باشد. این البته بدین معنی نیست که چهره‌ی بیهقی در این بخش‌های کتاب با چهره‌ی واقعی او تفاوت می‌کند، بلکه منظور آن است که بررسی و تشخیص چهره‌ی روحی - روانی بیهقی از خلال حرف و سخن‌های خود او در واقع نگاه به بیهقی از منظر دید خود بیهقی است نه از منظر دید دیگری.

ب- حضور غیر آگاهانه و غیر ارادی

در این‌جا باید بگویم بیهقی نه فقط در بخش‌هایی از متن حضور دارد، بلکه سراسر کتاب از آغاز تا پایان عرصه‌یی برای حضور نامرئی و پنهان ولی ملموس بیهقی در متن است. در این مجال برآنیم که به این بخش از حضور بیهقی در کتابش بپردازیم. چنان‌که می‌دانید بیهقی در واپسین سال‌های عمر بنا بر طرحی از پیش اندیشیده و برنامه‌ریزی شده، اقدام به نوشتن تاریخ خاندان غزنویان می‌کند. اگرچه حکایت‌های پراکنده، داستان‌های مربوط به سلسله‌ها و خاندان‌های قبل از غزنویان در منطقه‌ی خراسان، اشاراتی به تواریخ خلفای عباسی و مطالبی از این دست موید این مطلب است که بیهقی همه‌ی آن‌چه را بر قلم رانده است به‌چشم خود ندیده، ولی با وجود این بسیاری از وقایعی که در این کتاب بویژه از دوران سلطنت مسعود غزنوی ذکر می‌شود از مشاهدات مستقیم بیهقی است. حتا آن بخش از حکایاتی که بیهقی خود از نزدیک شاهد نبوده و به‌روایت افرادی تقه و مطمئن در داستان می‌آورد، نیز با توجه به این‌که خود او ناظر بر ماجراها بوده و به آن افراد راوی نیز اطمینان فراوان داشته است از جمله مشهودات خود بیهقی قلمداد می‌کنیم. بدین ترتیب بخش اعظمی از داستان‌های کتاب در واقع آن وقایعی است که بیهقی از نزدیک با آن برخورد داشته و خود یکی از شخصیت‌های زنده و درگیر در این نمایش‌نامه‌ی طولانی بوده است. بیهقی به‌عنوان یک انسان با توانایی‌ها و استعداد‌های ویژه‌ی خود، با نقشی تعریف شده و مشخص در دربار غزنوی، با روحیات و خلقیات مخصوص خودش و با شخصیتی منحصر به عواطف و احساسات و باورها و تفکرات یک انسان طبعاً نمی‌تواند در برابر حوادث، وقایع، افراد، گفته‌ها و کرده‌هاشان بی‌تفاوت و منفعل باشد. اگرچه موقعیت او به‌عنوان یک دبیر ساده در فرودست بونصر مشکان، التزام به سلسله مراتب دیوانی و رسمی، محیط پُر از دسیسه و پُر نیرنگ و طبعاً لغزش‌گاه‌های دربار غزنه و خلق و خوی خود بیهقی - که در این مقاله بیش‌تر بدان می‌پردازیم - باعث شده که بیهقی بیش‌تر به منزله‌ی ناظر و تماشاچی بی‌بی‌سر و صدا در این محیط پُر آشوب و جنجالی به‌سر برد. حال این فرد پس از پشت‌سر گذاشتن سال‌های جوانی و میان‌سالی خویش در دربار غزنویان و پیمودن پله‌پله راه سخت و دشوار ترقی و ارتقای رتبه در این دربار و رسیدن به مقام شامخ صاحب دیوان رسالت، دیدن و تجربه‌کردن لطف‌ها و قهرها، شادی‌ها و غم‌ها، خوشی‌ها و سختی‌ها، مهربانی‌ها و خشونت‌ها، هوش و ذکاوت‌ها، حماقت‌ها و بلندنظری‌ها و دون‌پایگی‌ها و بسیاری دیگر از این دست و کسب

سال‌ها تجربه و کوله‌باری از خاطرات تلخ و شیرین در گوشه‌ی انزوای خود می‌نشیند و حاصل سال‌ها مشاهده‌ی خود را به زنجیر کلام می‌کشد. اکنون که او این تاریخ می‌راند از شخصیت‌های کتابش یکی دو تن زنده‌اند، در گوشه‌ی افتاده و بسیاری گذشته شده‌اند. امروزی‌ترها که در میان کارند، از حوادث گذشته طبعاً اطلاعی ندارند و اگر دارند بر پایه‌ی شنیده‌های پراکنده‌شان است.

اکنون تنها بیهقی‌ست و انبانی از خاطرات، یادها و انبوهی از تجارب، جهان‌دیدگی‌ها و قلمی در دست که ماحصل چندین دهه عمر پُر تجربه و دنیا دیده بر آن جاری می‌شود. بیهقی اکنون مجال و فرصتی بسیار فراخ و گسترده در اختیار دارد تا همه‌ی ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها، همه‌ی آن‌چه در طول این سال‌های دبیری کردن در دیوان رسالت غزنویان دیده، شنیده و تجربه کرده و لمس کرده و البته از آن دم زده است را در کتاب خود منعکس کند.

بیهقی اگرچه در طول حوادث داستان خود ناظری ساکت و بی‌سر و صدا و منزوی‌ست که تنها مانند دوربینی به تصویربرداری آن‌چه هست می‌پردازد و از خود هیچ بروز نمی‌دهد، ولیکن در کتاب و در خلال متن حضوری هرچه پُررنگ‌تر و قوی‌تر دارد، همه‌ی آن‌چه را بیهقی در دربار غزنه به‌زبان نیاورده و در خود فرو ریخته است، اکنون بر قلمش می‌راند. همه‌ی جانب‌داری‌ها، یکدلی‌ها، انتقادات و ناپسندشماری برخی افراد یا برخی کارها، قضاوت‌های گوناگون در باب مسائل مختلف و افراد مختلف، تجزیه، تحلیل و ریشه‌یابی حوادث و اتفاقات و بسیاری از باورهای فرونشسته و ته‌نشین شده‌ی ذهن بیهقی اکنون است که در زبان نوشتاری او در کتاب مجال حضور می‌یابند.

این کتاب تاریخ غزنویان نیست، بلکه تاریخ غزنویان از دیدگاه بیهقی‌ست. اکنون می‌پردازیم به برخی از ردپاهایی که بیهقی از خود در متن برجای گذاشته است. یکی از مواقعی که بیهقی در خلال متن رشته‌ی پیوسته‌ی داستان را فرو می‌گذارد و از زبان دلش به‌نجوا می‌پردازد، نقطه‌های حساس و هیجان‌انگیز داستان است، یا به‌قول امروزی‌ها نقطه‌ی اوج داستان. در چنین مواقعی بیهقی نمی‌تواند عنان اختیار در کف بگیرد و بدون نشان دادن واکنشی مناسب، بی‌سر و صدا از آن بگذرد. این ویژگی البته منحصر به وقایع دربار غزنه و آن‌چه بیهقی خود شاهد و ناظر آن بوده نیست، بلکه به روایاتی که بیهقی از کتب تواریخ دیگر نقل می‌کند نیز سرایت کرده است.

آهنگ کلام و سرعت گذر از حوادث داستان بر گونه‌ی بی‌ست که گویی بیهقی خود از نزدیک در آن داستان‌ها حضوری فعال و هرچه پُررنگ‌تر داشته است. این مساله البته به‌طور نسبی در داستان‌ها و روایات مختلف قابل بررسی‌ست و در همه‌جا بیهقی با روایت داستان عمیقاً درگیر نمی‌شود، بلکه گاهی بیش‌تر تحت تاثیر قرار می‌گیرد و گاهی کم‌تر. به‌عنوان مثال در داستان افشین و بودلف که یکی از داستان‌های مهم و تاثیرگذار کتاب است، بیهقی خود بیش از اندازه تحت تاثیر این داستان بوده است، به‌طوری که روند حوادث داستان آن‌چنان بر ذهنیت او تاثیر گذاشته است که در برابر شخصیت‌های داستان غیرمستقیم و شاید ناآگاهانه جبهه‌گیری کرده و در شرایط مختلف داستان و یا به‌قول معروف در سکانس‌های مختلف این

نمایشنامه، فضایی متناسب و در خور آن را به داستان می‌بخشد. به‌عنوان مثال در این داستان در آن‌جایی که احمد ابی‌دواد سراسیمه و شتاب‌زده رو به خانه‌ی افشین می‌آورد و اتفاقاتی که در خانه‌ی افشین می‌افتد و حرف‌هایی که رد و بدل می‌شود، نقطه‌ی اوج داستان است. دقت‌نظر در حال و هوای روحی شخصیت‌ها و زیر و بمی آهنگ کلام بیهقی، موید نکات جالبی‌ست. در شرایطی که احمد ابی‌دواد ماجرای دستگیری بودلف را از معصم شنیده است و بسیار تحت تاثیر این خون‌ناحق قرار گرفته، ماموریت می‌یابد که به نزد افشین رود و هر طور که می‌تواند بودلف را از تباه‌شدن نجات دهد. احمد شتابان و هیجان‌زده به‌همراه تنی چند از همراهان به‌خانه‌ی افشین می‌رود و در این راه آن‌چنان سراسیمه است که طلیسان از او جدا شده و او آگاه نه. بلافاصله پس از ورود به خانه‌ی افشین به‌نزد او می‌رود و از در فروتنی و کوچک‌شماری، خویشتن وارد می‌شود. کاری که البته بر او بسیار گران می‌آید، ولی از بهر بودلف را تا خون او ریخته نشود، بر خود آسان می‌کند و این همه خفت و خواری را به‌جان می‌خرد. با همه‌ی این احوال افشین که بسیار فرو پایه‌تر از اوست، وقعی بر کلام او نمی‌نهد و بیش‌تر بر او استخفاف روا می‌دارد. احوال افشین و هیجان‌زدگی او که پس از سال‌ها انتظار بر دشمن خونی خود دست یافته و مجال انتقام و کینه‌کشی پیدا کرده است و نمی‌خواهد این فرصت را از دست بدهد، اگر از او بیش‌تر نباشد، کم‌تر نیست. بدین ترتیب هر دوی این شخصیت‌ها که در این پرده از داستان در برابر یک‌دیگر قرار گرفته‌اند، دار حالات هیجان‌انگیز و فوران احساسات، خشم، کینه، نفرت، شتاب‌زدگی و اعمال نابخردانه هستند. اما در باب بودلف بهتر است چیزی نگوییم چرا که او در شرایطی بسیار هیجان‌انگیزتر از آن است که بتواند دم زند و سخن گوید.

به‌هر حال در این بخش از نمایشنامه‌ی افشین و بودلف شخصیت‌های داستان در حالات روحی نامتعادل و نابسامانی قرار دارند. اما آن‌چه برای ما مهم است، آن‌که این روحیه‌ی نامتعادل و هیجان‌انگیز از شخصیت‌های داستان به بیهقی و از بیهقی به نثر کتاب منتقل شده است. بسامد بالای فعل‌ها در این داستان نسبت به دیگر بخش‌های کتاب و بریده‌بریده‌بودن و یا کوتاه‌بودن جملات به‌خوبی نشانگر هیجان‌زدگی و حالت التهاب روحی خود بیهقی‌ست. به این بخش از داستان توجه کنید؛ در آن‌جا که احمد به دروغ پیغامی از معصم می‌گذارد و همراهان خویش را به درون خانه فرا می‌خواند، در حضور ایشان پیغام می‌گذارد و با سوال کردن از بودلف بر صحت و سلامت او در زمان گزاردن پیغام اطمینان حاصل می‌کند و همه‌ی همراهان خویش را بر این احوال شاهد می‌گیرد، بی‌شک خود در اوج عصبانیت است. حال به مکالمه‌ی احمد با بودلف توجه کنید: «پس گفتم: ای قاسم! گفت: لبیک! گفتم: تندرست هستی؟ گفت: هستم. گفتم: هیچ جراحت داری؟ گفت: ندارم.» (۱ / ۲۲۴) در طول یک سطر و نیم از کتاب ۱۰ فعل کوتاه یک کلمه‌یی به‌کار رفته است. دیالوگ و مکالمه‌ی این دو نفر که چندین بار رد و بدل می‌شود، فقط به ۱۷ کلمه منحصر می‌شود که ۱۰ کلمه از آن‌ها فعل است. این در واقع هیجان‌زدگی این دو نفر است که در نثر بیهقی منعکس شده و البته منعکس‌کننده‌ی هیجان‌زدگی خود بیهقی نیز هست.

به این ترتیب می‌بینیم که ارتباط نویسنده و متن در چنین بخش‌هایی از کلام به اوج خود می‌رسد، به طوری که چهره‌ی نویسنده در چنین برهه‌هایی از فرای نوشته‌هایش به خوبی قابل رویت است. در پایان داستان که همه چیز به خیر و خوبی تمام شده و آتش احساسات و هیجان زندگی‌ها فروکش کرده، گویی خود بی‌هقی نیز به آرامش رسیده، چنین می‌گوید: «و هر کس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند و همگان برفته‌اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است، غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ی به‌حاصل آید و مگر کسی را از این به‌کار آید». (۱/۲۲۶)

روحیه‌ی آرامش، سکون، رضایت و بازگشت به حالات عصبی متعادل و عادی از جمله‌های بلند و باطمینین و به‌سامان کاملاً مشهود است. در ادامه‌ی حکایات کتاب به داستان داستان‌های کتاب یعنی ذکر بر دار کردن امیر حسنگ وزیر که خود از داستان‌های منحصر به فرد و یگانه‌ی کتاب است، می‌رسیم. از آغاز تا پایان این داستان که به چند حکایت و داستان دیگر نیز می‌انجامد. بی‌هقی در آن روح و روان خود را به طور سیال و آزاد در اختیار قلمش قرار می‌دهد و با ذره ذره‌ی وجودش کلمه به کلمه‌ی این داستان با بسیار عبرت را می‌نویسد. این داستان فی‌الواقع مصداق تام و تمام این سخن است «**تاریخ بی‌هقی**» روایتی است که از ذهن و زبان بی‌هقی گذشته است یا به تعبیر برجسته‌تر همه‌ی کلمات **تاریخ بی‌هقی** با هستی بی‌هقی عجین گشته است. هر هنری که با پاره‌های هستی هنرمندی ساخته شود به یقین هستی مخاطب را به خود دعوت می‌کند». (ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۷۰، ص ۷۱) هم از این روست که داستان حسنگ‌وزیر تاثیرگذارترین و قوی‌ترین داستان کتاب از حیث ساخت و پرداخت است.

در تمام طول کتاب شاید در هیچ‌جای دیگر سیمای بی‌هقی را تا این حد اندوه زده، غم‌بار و دل‌شکسته نمی‌بینیم. او نیز چنان بسیاری از افراد داستان نظیر بونصر مشکان و خواجه احمد حسن از این تراژدی تلخ و سوزناک رنجیده شده، عمیقاً احساس درد کرده است و این درد و سوز خود را ناآگاهانه و ناخواسته در نثر خود منعکس کرده است. از ابتدای داستان که با این جملات شروع می‌شود: «فصلی خواهم نوشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم... از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ی افتاده...» (۱/۲۲۶) بوی تائر و تالم و اندوه به مشام می‌رسد. آهنگ کشدار و سنگین کلام و جملات طولانی که در این داستان بیش‌تر به چشم می‌خورد، از انسانی مصیبت دیده و درد کشیده حکایت می‌کند. انسانی که از نااهلی‌های زمانه‌ی غدار فریفتگار به شدت رنجیده خاطر شده و به حدّ اعلاّی تنفر و انزجار رسیده است؛ ولی بیچاره زبان اعتراض و روی پرخاش ندارد و چاره‌ی جز سکوت و در خود فرو ریختن نمی‌یابد. در این میان بی‌هقی البته تنها نیست، کسانی نظیر بونصر و خواجه احمد نیز وضع و حالی بهتر از او ندارند. اگرچه این عمل شنیع را بسیار کارهند، ولی سامان سخن گفتن نیست. چاره‌ی ندارند جز خودسانسوری و با مهارت و زیرکی با سخنانی نظیر: «نذرها کردم و سوگندان خوردم که در خون کس حق و ناحق سخن نگویم». (۱/۲۲۹) از زیر بار مسوولیت و خطر شانه خالی کردن.

بی‌هقی نیز در حین نوشتن این داستان پُرآب چشم درست حالتی نظیر احمد حسن داشته است. از طرفی در این ماجرا مقصر واقعی و مجری اصلی کسی جز مسعود غزنوی نیست و از طرفی او بر خود نمی‌بیند که انگشت اتهام به سوی کسانی نظیر بوسهل زوزنی بگیرد، چرا که هوشیارتر از آن است که خوانندگان خود را انسان‌هایی نادان و احمق بشمارد. در نتیجه به این امر اذعان می‌کند که: «بوسهل و غیر بوسهل در این میان کیستند؟ که حسنگ عاقبت تهور و تعدی خود کشید». (۱/۲۲۷) اما هیچ‌جا صراحتاً از مسعود و گناهکار بودن او در این واقعه‌ی شوم سخنی به‌میان نمی‌آورد و محتاطانه و عاقبت‌نگرانه از کنار مساله به‌سادگی می‌گذرد. اما بیچاره در دلش آتش‌هاست که ذره ذره‌ی وجود او را می‌سوزاند و می‌گدازد. هم از این روی است که عرصه‌ی سخن برای انعکاس مخفی و پنهانی منویات ذهنی او بس فراخ و گسترده است. جملاتی نظیر: «و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان که محال است روباهان را با شیران چخیدن». (۱/۲۲۷) «خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد؟» (۱/۲۳۳) «و پس از حسنگ این میکائیل که خواهر ایاز را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنت‌ها کشید». (۱/۲۳۴) «برهنه و با ازار بایستاد و دست‌ها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار و همه‌ی خلق به‌درد می‌گریستند». (۱/۲۳۴) «حسنگ البته هیچ پاسخ نداد». (۱/۲۳۴) «هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند خاصه نشابوریان» (۱/۲۳۵) «او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند، نیز برفتند - رحمة‌الله علیهم - و این افسانه‌ی ست با بسیار عبرت». (۱/۲۳۵) با این نمونه‌ها دیدید که چه‌گونه نشیب و فرازهای حوادث در **تاریخ بی‌هقی** عاملی است که در نوسان‌های هجاها و آهنگ نثر به‌خوبی احساس می‌شود. (ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۷۰، ص ۶۵) و این نوسان‌های هجایی - آهنگی بیانگر نوسان‌های روحی و روانی خود بی‌هقی است. به این ترتیب چهره‌ی واقعی بی‌هقی را باید از خلال جمله‌های کتاب ببینیم. حال بر مبنای این تئوری به سراغ متن رفته، به دنبال ویژگی‌های شخصیتی بی‌هقی می‌گردیم.

۱- خویشتن‌داری و خودپرهبیزی

الف - اگرچه بسیاری برآنند که بی‌هقی انسانی جدی، بزرگ‌منش، عبوس و گرفته است و فاقد آن روحیه‌ی سبک‌رویی و ملاحظت است. (یادنامه‌ی بی‌هقی، ۳۰) و لذا در کتابش کم‌تر به طنز و شوخی و مطایبه برمی‌خوریم و هزل و هجو که تقریباً هیچ. اما بد نیست بدانیم، بی‌هقی علی‌رغم این ظاهر خشک و نامالایم، روحیه‌ی بسیار شاعرانه و لطیف دارد. اولاً، بی‌هقی از آن‌جایی که اهل دبیری و اهل قلم است، لاجرم با آثار ادبی پیش از خود - چه عربی و چه فارسی - آشنایی کاملی دارد و طبعاً انسانی که ساعات زیادی از عمر خود را در راه مطالعه‌ی آثار ادبی صرف می‌کند، نمی‌تواند ذاتاً انسان عبوس و خشکی باشد. غیر از این که حشر و نشر با شعر و ادب در روحیه‌ی او نیز موثر است و این معنی از حدود ۲۲۰ بیت شعر که در طول تاریخ درج کرده است، برمی‌آید. (یادنامه‌ی بی‌هقی، ۲۷۴) از طرفی متن کلام بی‌هقی بی‌تردید از مایه‌های شعری و آهنگی درونی برخوردار است که متناسب با

حالات روحی خود نویسنده و ماجرای داستان تغییر می‌کند و حاکی از روحیه‌ی تاثیرپذیر و منعطف نویسنده است.

نثر بیهقی به خصوص در گلوگاه‌های کلام آهنگی، کاملاً شاعرانه به خود می‌گیرد. به کاربرد کنایه‌ها و عبارات جالب توجه که کاملاً از زبان معیار و عادی کتاب شاخص‌ترند و خواننده به راحتی آن‌ها را تمیز می‌دهد، حاکی از توانایی بیهقی در به رشته‌ی کلام کشیدن مطلب در زبان ادبی است. نثر بیهقی گه‌گاه آن‌چنان مایه‌های شاعرانه به خود می‌گیرد که به خوبی با شعر برابری می‌کند، به این نمونه‌ها توجه کنید:

- و روزی اگر محجل پیدا شد و شادی و طرب در پرواز آمد.

(۲/۴۳۳)

- تا سواران نظم و نثر در میدان بلاغت درآیند و جولان‌های غریب نمایند، چنان که پیشینیان را دست در خاک مالند. (۲/۵۲۳)

- و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد. (۲/۶۲۳)

- چنان که لختی شمشاد با رخان گلنارش آشنایی یافت. (۲/۶۳۷)

اما چنان که می‌دانید بیهقی هرگز ادعای شاعری نکرده و حتا روحیه‌ی شاعرپسندی نیز نداشته و در طول کتاب نیز چندان به شعر، شاعری و شاعران جز یک مورد یعنی بوحنیفه اسکافی نپرداخته و مطلب را به دیوان‌های شعری حواله داده است. بدین ترتیب در این‌جا یک تناقض در روحیه و رفتار بیهقی مشاهده می‌شود. از سویی روحیه‌ی به‌ظاهر خشک و عبوس بیهقی در کنار بی‌تفاوتی‌هایش نسبت به شعر و شاعری و از سویی کلام آهنگین و شعری او همراه اشعار متعددی که از شاعران عرب و عجم برای بسط مطلب مثال می‌آورد. این تناقض حاکی از نوعی روحیه‌ی پرهیزکاری و خویش‌داری است. بیهقی انسانی است که نمی‌خواهد به راحتی منویات ذهنی خویش را به‌عرصه‌ی نمایش درآورد. به‌درون ریختن و مدفون کردن احساسات، عواطف، اندیشه‌ها، دیده‌ها و از آن دم‌زدن به‌نوعی جزو خصلت‌های روحی بیهقی است.

ب - چنان که می‌دانید یکی از مهارت‌های نویسندگی بیهقی استفاده‌کردن از تمثیل‌های مشهور تاریخی است که در حقیقت مقایسه‌ی همه‌جانبه‌ی است بین یک رویداد تاریخی که موضوع کتاب وی است و حادثه‌ی که در گذشته اتفاق افتاده و او با درایت و وقوف کامل، واقعه‌ی گذشته را از منابع ثقه نقل کرده، با مسائل روز خویش تطبیق می‌دهد و سرانجام خواننده را به فکر و استنتاج واداشته است. تعداد این تمثیل‌های تاریخی در کتاب بیهقی، هشت داستان است. (یادنامه‌ی بیهقی، ص ۳۳۳) این تمثیل‌ها بر اثر تداعی آزاد و تشابه بین آن‌ها و حوادث کتاب به‌یاد بیهقی آمده‌اند. او البته هم‌چنان با همان زبان محافظه‌کار و محتاط خود حرف‌های نگفتنی خود را از زبان شخصیت‌های اصلی هر دو داستان را با یک‌دیگر مقایسه کرده، برابر هم نهاد. به‌عنوان مثال پس از ذکر داستان حسنک‌وزیر، بیهقی تمثیل عبدالله زبیر را می‌آورد که چه‌گونه با جوانمردی و مردانگی در برابر قدرت جور می‌ایستد و تسلیم نمی‌شود و جان بر سر اعتقادات و آزادی خود می‌نهد.

اگرچه بیهقی خود فلسفه‌ی داستان در دنباله‌ی داستان‌آوری‌ها را بیان می‌کند و آن را از جهت فایده‌رسانی به خواننده و آراستن تاریخ می‌داند، اما با شناختی که از شخصیت پیچیده و خوددار بیهقی داریم،

بعید است که این تمثیل‌ها به‌نوعی تعریض به شخصیت‌های مقابل و برابر ایشان در داستان‌های تاریخی کتاب نباشد. در تمثیل دیگری بیهقی داستان بزرگمهر حکیم و داستان اسارت و در بندکردنش و آن‌گاه قتلش را به‌دست انوشیروان با ماجرای بوسهل زوزنی و خشم‌رفتن مسعود بر او مقایسه می‌کند. در این‌جا از ذکر جزئیات داستان خودداری می‌کنیم و تنها به نتیجه‌ی که از این مقایسه برمی‌آید، بسنده می‌کنیم: «شاید بتوان گفت این مقایسه و تمثیل صحیح نیست، ولی دال بر آن است که هر دو پادشاه به استبداد می‌زیسته، با منطق و حقیقت‌پرستی چندان سر و کار نداشته‌اند... هر دو مقهور اراده‌ی پادشاهی خودکامه بوده‌اند، این استبداد رأی سلطنت و حکومت را متزلزل و رعایا را گرفتار می‌ساخته است و نویسنده می‌خواهد خواننده را به اندیشه وادارد و از حقایق تاریخی، داستان‌ها و افسانه‌هایی که در مقام تمثیل ذکر می‌کند، عبرت‌اندوزی نماید».

(یادنامه، ص ۳۴۵) ماجرای سوری والی خراسان و مقایسه‌ی اعمال و رفتار او با علی بن عیسی والی خراسان در زمان هارون خلیفه‌ی عباسی و ثمره‌ی یکسان کار هر دو و عواقبی که برای صاحبان امر خود داشتند، نیز یکی دیگر از این مجال‌هاست. در این داستان نیز اگرچه از زبان خود بیهقی در داستان سوری جمله‌هایی مبنی بر قضاوت درباره‌ی اعمال مسعود برمی‌آید، ولیکن او با آوردن تمثیلی مشابه و ذکر پشیمانی‌ها و مصیبت‌های هارون پس از علی عیسی در واقع بر نادانی و بی‌لیاقتی‌های مسعود تاکید می‌ورزد، البته به‌صورت غیرمستقیم و این ناشی از روحیه‌ی پرهیزکاری و احتیاط منشی بیهقی است.

ج - ذکر آیات و اشعار شاعران عرب و عجم درباره‌ی موضوعی که بیهقی از آن سخن می‌گوید، یکی از آن جایگاه‌هایی است که نشان‌دهنده‌ی تعامل نزدیک و دوسویه‌ی متن و نویسنده است. عموماً در پایان داستان‌های غم‌انگیز و عبرت‌آموز که بیهقی خود به‌هیچ‌ان آمده و احساسات و عواطف انسانی‌اش به جوشش آمده است با توسل جستن به این‌گونه معانی و مفاهیم منویات درونی و ذهنی خویش را بروز داده است و یا بیهقی در هنگام نوشتن متن از آزادی عمل لازم برخوردار نبوده است و نیرویی قهرآمیز، او را به سکوت و قضاوت‌نکردن مستقیم و بی‌پرده و می‌داشته است. لذا بیهقی با آوردن امثال، حکایات و اشعار عبرت‌آموز در واقع پشنگی از ذهنیت پنهان شده‌ی خویش را در قالب متن می‌گنجانند. قضاوت‌های بیهقی را باید در ساختار جمله‌بندی، آهنگ کلام، نوع واژه‌های به‌کار رفته با بار معنایی ویژه‌ی که دارند و معانی و مفاهیم ضمنی که از خلال جمله‌هایش برمی‌آیند، جست‌وجو کرد. به‌عنوان مثال در فرجام داستان حاجب علی قریب که او بسیار تحت تاثیر غدر، مکر و فریبی که بر صاحب علی قریب می‌آوردند، قرار گرفته، رشته‌ی کلام را به‌دست می‌گیرد و می‌گوید: «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار فریفت‌گاز بندد و نعمت، جاه و ولایت او را به‌هیچ شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند...» (۲/۴۴۶) و آن‌گاه دو بیت شعر عربی از عتابی و سپس دو بیت دیگر از پسر رومی در نفی و انکار دنیاجویی، دنیاخواهی و عاقبت ناسرانجام و نامبارک اهل دنیا، سپس چند بیت از رودکی می‌آورد:

این جهان پاک خواب کردار است

آن شناسد که دلش بیدار است

نیکی او به جایگاه بد است

شادی او به جای تیمار است

این‌ها همه موید آن است که بیهقی از این ماجرای ناخوشایند، همانند بسیاری دیگر از درباریان بویژه محمودیان، ناخرسند و گله‌مند است. از آن جمله آلتوتناش خوارزم‌شاه است که چون از ماجرا آگاه شد «سخت و نومید گشت و به دست و پای بمرده، اما تجلدی تمام نمود که به جای نیارند که وی از جای بشده است». (۱/۵۱) اما او نیز مانند آلتوتناش نه تنها در زمان روی دادن این وقایع که حتی در زمان نوشتن و ثبت کردن این وقایع نیز تجلدی تمام می‌نماید تا به جای نیارند که او نیز از این ماجرا دل چرکین و گله‌گذار است.

در طول داستان، اگرچه بیهقی تنها به روایت موقوف اکتفا می‌کند و هیچ نشانه‌ی ملاموس مینی بر دخالت او در متن و قضاوت به چشم نمی‌خورد و در مقام تشبیه مانند دوربین فیلمبرداری به ضبط حوادث می‌پردازد، ولی از منظری دیگر که به متن بنگریم، حضور او در خلال کلام در انتخاب گفته‌ها، شنیده‌ها و انتقال دیدگاه‌های افراد و ذهنیت‌های ایشان کاملاً مشهود است. در این جا بیهقی، درست مانند کارگردانی که در پشت دوربین فیلمبرداری قرار گرفته و مشغول ضبط تصاویر است، اگرچه در نوع تصویر، حوادث و رویدادها تاثیر و نقشی ندارد، اما به واقع در انتخاب میان حوادث، رویدادها و تدوین آن‌ها در به نمایش گذاشتنش در برابر دیدگان بیننده، کاملاً مختار است. بدین ترتیب کارگردان با ضبط کردن تصاویری ویژه و ضبط نکردن تصاویری دیگر ذهنیتی خاص و منحصر به فرد را به‌طور غیرمستقیم به بیننده‌ی خود القا می‌کند و راه را برای برداشت ذهنی ویژه‌ی فرا روی او می‌گشاید تا بیننده خودش بدون فشار مستقیم خارجی به آن جا برسد که کارگردان می‌خواهد. با این نظرگاه یک‌بار دیگر به سراغ داستان حاجب‌علی قریب و ماجرای فروگرفتن او می‌رویم و به بررسی، تجزیه و تحلیل کلام بیهقی می‌پردازیم.

در صفحه‌ی ۷ از جلد اول کتاب در ماجرای امور مقدماتی، مهیا شدن لشکر، خدم و حشم برای رفتن به هرات و نامه‌ی مسعود به حاجب‌علی قریب، بیهقی سخن از نامه‌ی محرمانه و مخفی به میان می‌آورد که مسعود برای حاجب‌علی قریب فرستاده و در آن از او خواسته شده که لشکر را ابتدا به نزد او بفرستد و سپس خود بر اثر آن‌ها با خزائن و لشکر هندوستان به او ملحق شود تا شغل‌های مهم و فریضه مملکتی به او واگذار شود. در این جا اگرچه، بیهقی هنوز مستقیماً وارد داستان حاجب‌علی قریب نشده، ولی مشغول زمینه‌چینی و آماده‌سازی مخاطب برای ورود به داستان بعدی است؛ و این که رشته‌ی حوادث و وقایع نیز چنین ایجاب می‌کرده است. بدین ترتیب پس از رسیدن مسعود و اطرافیانش به منطقه‌ی خراسان، اولین ارتباطات و نامه‌نگاری‌ها میان این دو قطب (مسعود و حاجب‌علی قریب) آغاز می‌شود. در صفحه‌ی ۳۰ کتاب، زمانی که مسعود از دامغان به سمت نیشابور حرکت می‌کند، مجدداً نامه‌ی به «سپاه‌سالار خراسان، غازی و سوی قضا، اعیان و رییس و عمال» (۱/۳۰) می‌نویسد و به حاجب غازی که اثری بدان

نیکویی کرده است، وعده‌ی پاداش و نیکو داشت به‌سزا می‌دهد و بر اعمال و رفتار و صواب‌دید او صحنه می‌گذارد و مجدداً او را به نزد خود فرامی‌خواند. در صفحه‌ی ۴۱ کتاب از منیگتراگ، برادر حاجب‌علی و دانشمند حسیری سخن می‌گوید که به درگاه مسعود می‌رسند و بلافاصله بار می‌یابند و او را از خبر موقوف شدن امیرمحمد آگاه می‌سازند و سلطان در اثنای ستایش و نواخت ایشان می‌گوید که: «حاجب آن کرد که از خرد و دوست‌داری وی چشم داشتیم و... حق خدمتکاران رعایت کرده آید». مجدداً مسعود از حاجب‌علی تعریف و تمجید می‌کند و بر کارهای او در زمان غیبت خود مهر تایید می‌گذارد. اما در صفحه‌ی ۴۳، بونصر مشکان که آماده عزیمت به هرات است، گویا برای خداحافظی به نزد حاجب‌علی می‌رود و وی پس از خالی کردن با بونصر مشکان، درد دلش شروع می‌شود و به او چنین می‌گوید: «بدان که چندان است که سلطان مسعود، چشم بر من افکند، بیش شما مرا نبیند. این نامه‌های نیکو و مخاطبه‌های به افراط و به‌خط خویش فصل نبستن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است و بر چون من مرد پوشیده نشود و همه دانه است تا به میان دام رسم که علی دایه بهرات و بلگاتگین حاجب و گروهی دیگر که نه زناند و نه مردان و اینک این قوم نیز به سلطان رسند و او را بر آن دارند حاجب‌علی در میانه نباید». یکی از تصویرهای جالب توجه‌ی ست که بیهقی در برابر چشم بیننده‌ی داستانش به نمایش می‌گذارد و از زبان حاجب‌علی قریب در توجیه رفتارهای او و مذمت از مسعود و اطرافیانش ناکاراش داد، سخن می‌دهد. ضمن این که از راه‌های فرار حاجب‌علی به همراه لشکر و خزائن به سوی هندوستان و یا هر سویی که می‌خواهد باشد نیز سخن به میان می‌کشد، ولی حاجب که فرد بزرگ‌منشی است، فقط به واسطه‌ی خیرخواهی و بزرگداشت مقام محمود و عنایتی که به حسن نام و شهره‌ی نیکوی خود دارد از این اقدامات صرف نظر کرده، آگاهانه و عامدانه پای به ورطه‌ی خطر می‌نهد.

بیهقی همه‌ی این تصویرهای گویاتر از فریاد را با آرامش و سکونی مثال زدن فقط به نمایش می‌گذارد و خود در این میانه هیچ نمی‌گوید. در صفحه‌ی ۴۶ کتاب، زمانی که حاجب‌علی به هرات می‌رسد، بیهقی یک‌بار دیگر رذانه از ذهن و ضمیر مسعودیان پرده برمی‌گیرد که ایشان به هیچ‌گونه باور نداشته بودند که علی به هرات آید. بدین ترتیب، پرده‌ی آخر این نمایشنامه با بار یافتن حاجب‌علی به نزد مسعود و حوادث آتی آن به نمایش درمی‌آید و این پرسه‌ی طولانی که از بسیاری صفحات قبل آغاز شده بود، در این جا به پایان می‌رسد و بیهقی بدین ترتیب با ردیف کردن حرف، حدیث‌ها و زنجیره‌ی پیوسته‌ی داستان و پرده‌برگیری از انگیزه‌ها و اندیشه‌های افراد، قضاوت را به خود خواننده وامی‌گذارد. کدام خواننده‌ی روشن‌ضمیر و بی‌طرفی‌ست که این داستان را بخواند و بر دسیسه‌پردازی‌های غیر انسانی و ناجوانمردانه‌ی مسعود و اطرافیانش صحنه‌گذار؟ مسلماً هیچ و این درست همان نتیجه‌ی بی‌ست که بیهقی می‌خواهد و خود او نیز چنین می‌اندیشیده، اما مجال گفتن و بر زبان آوردن آن را ندارد.

نسبت دادن ریشه و علت حوادث این ماجرا به قضا و قدر و عاقبت

۲- روحیه نکته‌سنجی و دقت نظر

الف- یکی دیگر از ویژگی‌های روحی - روانی بیهقی، روحیه‌ی نکته‌سنجی و دقت نظر اوست. بیهقی انسانی‌ست باریک‌بین و نکته‌سنج در اشرافیایی بر کنه مسائل که حاکی از دقت نظر و توجه بیش از حد او به مسائل است. اساساً او انسانی‌ست که با مسائل برخوردی سطحی و باری به‌هر جهت ندارد. حتا نکات کوچک و به‌ظاهر بی‌اهمیت برای او حائز اهمیت است و در باب آن‌ها به تامل، تفکر و جست‌وجو می‌پردازد. چنان‌که می‌دانید و پیش‌تر نیز گفته‌ایم و خود بیهقی نیز مکرراً در کتاب بدان اشاره کرده است، از همان سال‌های آغازین خدمت در دربار غزنه قصد تاریخ‌نویسی داشته و بدین سبب به مسائل و اتفاقات پیرامون خود توجه وافری مبذول داشته است. او همواره در تلاش بوده تا حوادث و رویدادهای گوناگون را دورادور تعقیب کند و ریشه و علت هر حادثه‌یی را دریابد. بیهقی آن‌چنان انسان دقیق و تیزبینی‌ست که مخفی‌ترین و پنهان‌ترین تصمیمات حکومتی و اقدامات مسعود و اطرافیانش نیز بر او پوشیده نمی‌ماند. به‌عنوان مثال پس از راهی شدن رسول خلیفه‌ی جدید یعنی القائم به‌سوی بغداد سلطان مسعود، پنج قاصد را نامزد می‌کند که همراه او بشوند و اخبار و حوادث را به‌مرور به‌سوی او برسانند و دو تن به بغداد روند و باقی حوادث و اتفاقات را به‌همراه پیغام خلیفه باز گردانند. در این میان «در رجالاتن وقودکشان مردی منهی را پوشیده فرستادند تا بر دست این قاصدان قلیل و کثیر هرچه رود، باز نماید» (۲/۴۴۶) بدین ترتیب، بیهقی علی‌رغم ظاهر ساده و سر به‌زبری که دارد، ولی از جزیی‌ترین و پنهان‌ترین جریان‌های سیاسی دربار باخبر است و این نیست مگر روحیه‌ی دقت نظر و نکته‌سنجی او که به‌وفور در همه‌جای کتاب به‌چشم می‌خورد.

ب- یکی از بارزترین وجوه شخصیتی بیهقی که به‌وفور در متن منعکس شده و تاریخ بیهقی را به یکی از بهترین و علمی‌ترین آثار تاریخ تبدیل کرده، روحیه‌ی ریشه‌یابی علت و معلولی حوادث است. ژرف‌نگری و امعان نظر فوق‌العاده‌ی بیهقی در ردیابی حوادث، اتفاقات و ذهنیت غیرمنفعل و خلاق او در ربط‌دادن مسائل به یک‌دیگر و تشخیص علت و معلولی حوادث کتاب، خواننده را با درک درست و روشنی از تاریخ مواجه می‌سازد. تحلیل‌های علمی و دقیقی که بیهقی از دلایل شکست‌های پی‌درپی غزنویان از سلجوقیان ارائه می‌کند، حاکی از آن است که او هیچ‌گاه نگاهی سطحی و گذرا به مسائل نداشته و همواره بانگاهی عمیق به پیرامون خود می‌نگریسته و اوضاع را آن‌طور که واقعاً بوده، می‌دیده است.

ج - توضیحات ریز و دقیق بیهقی از نحوه‌ی باردادن، ایستادن و نشستن درباریان در دربار، شرح اعیاد و مراسم آذین‌بندی شهرها و راه‌ها، توصیف ساختمان‌ها و دیوان‌های مختلف و موقعیت آن‌ها نسبت به یک‌دیگر، نحوه‌ی نشستن و کار راندن افراد در ساختمان‌های دربار، توصیف دقیق لباس افراد و یا سیاهه‌ی سپاهیان و تجهیزات و ابزار آلاتشان، شرح جزء به‌جزء اموال و کالاهای فرستاده شده از سوی والیان محلی به پایتخت و آن‌چه از این دست در تاریخ بیهقی آمده، گواهی دیر بر نکته‌سنجی اوست.

دنیاطلبی و قدرت‌خواهی و حرف‌هایی از این قبیل حقیقتاً ریح فی‌القفس است. اما آن‌چه در این میان برای ما مهم است، دلالت‌های ضمنی (ر.ک. از نشانه‌شناسی تا نقد ادبی) متن است یا آن‌چه را ما از ورای این بازی‌های رندانه درمی‌یابیم. انسانی که در پشت این دوربین تصویربرداری نشسته، شخصیتی محتاط و محافظه‌کار است که حتا اکنون پس از گذشتن سال‌های متمادی از وقایعی که از آن سخن می‌راند و گذشته‌شدن اکثر افرادی که در آن زمان بودند، هنوز نیروی خودپرهیزی و محافظه‌کاری‌اش آن‌چنان قوی‌ست که نمی‌خواهد حرف خود را آشکار و بی‌پرده به‌رشته‌ی تحریر کشد.

حال بد نیست برای تأیید روحیه‌ی پرهیز منشی و احتیاط‌کاری بیهقی به شواهدی غیرمتمنی و تاریخی نیز اشاره کنیم. همان‌طور که می‌دانید، بیهقی خود ۱۹ سال شاگردی بونصر مشکان را کرده است و همه‌جا نیز به نیکی و بزرگی از او یاد می‌کند. به این ترتیب می‌دانیم که بیهقی از نظر شخصیتی بسیار تحت تأثیر تربیت‌های مستقیم و غیرمستقیم استادش بوده و خلق و خوی او را تا حدود زیادی به ارث گرفته است. از سوی دیگر بونصر مشکان خود از جمله درباریان بسیار زبرک، آگاه و محافظه‌کار دربار غزنوی‌ست. سپری کردن عمری به‌سلامت و بدون خطا در دربار پُر از دسیسه‌ی غزنویان و وزیری پوشیده‌کردن سه پادشاه (محمود، محمد و مسعود) و در نهایت سر سالم به‌گور بردن گواهی بر این مدعاست. (این نکته را مرهون استادام دکتر سیدکاظم موسوی هستم.) اگرچه متن کتاب و شیوه‌ی سلوک و رفتار بونصر نیز حاکی از آینده‌نگری و احتیاط‌منشی اوست. به این نمونه‌ها توجه کنید:

- و استادام بونصر رفت - و می باز نایستاد از چنین خدمت‌ها احتیاط را تا برابر چشم وی باشد و در کار وی فسادی نسانند. (۱/۲۸۵)
- و دیگر که بونصر مردی بود عاقبت‌نگر، در روزگار امیرمحمود رضی‌الله عنه - بی‌آن‌که مخدوم خود را خیانتی کرد، دل این سلطان مسعود را - رحمة‌الله علیه - نگاه داشت به‌همه چیزها. (۱/۲۲۷)
گفتم: اگر رای عالی بیند، عبدوس یا کسی دیگر از نزدیکان خداوند که صواب دیده‌اید یا بنده آید. دو تن نه چون یک تن باشد، گفت که دانم که چه اندیشیده‌یی ما را بر تو مشرف به‌کار نیست. (۲/۷۰۳)

برخورد بسیار بزرگ‌منشانه و صبورانه‌ی بیهقی با آن‌هایی که قسمت‌های عمده‌یی از کتابش را به قصد ناجیز کردند نیز موید این ادعاست. او علی‌رغم این‌که ضربه‌ی بزرگی را از لحاظ روحی متحمل شده و ماحصل سال‌ها عمرش را تباه شده دیده است، ولی تنها به ذکر یک جمله بسنده می‌کند: «حکم‌الله بین و بین من فعل ذلک» (۲/۴۳۹) همین و بس و بلافاصله به‌سراغ راندن تاریخ باز می‌گردد. این چنین از خودگذشتگی، صبر و خویش‌داری را تنها از شخصیتی بزرگ‌منش نظیر بیهقی باید جست‌وجو کرد. بیهقی در هیچ شرایطی چه در دیوان رسالت و چه در ابواب دیگر هرگز به عملی‌سنجیده و نیندیشیده دست نمی‌زند. به‌عنوان دبیر زمانی که طاهر دبیر برای پیغام‌دادن به‌سوی بونصر از او دعوت می‌کند تا به خانه‌اش رود و پیغام او را به بونصر رساند، بلافاصله موضوع را با استادش در میان می‌گذارد و بدین ترتیب از او کسب اجازه می‌کند. (۱/۱۹۶)

۳- آزادی و امانت‌داری

از دیگر خصال روحی بیهقی، روحیه‌ی حسن نظر نسبت به ولی نعمت است. بیهقی که انسان آزاده و بزرگ منشی‌ست، همواره در حق آنانی که در حق وی نیکویی کرده‌اند و یا به‌هر ترتیبی بر او حقی داشته‌اند، وفاداری و امانت‌داری را رعایت می‌کرده است. شاید بتوان گفت، بیهقی بیش‌ترین ارادت را در بین رجال مختلف دربار به سلطان مسعود دارد و حق را برای بزرگ را در همه‌ی احوال رعایت می‌کند. جانب‌داری‌ها و توصیفات خوش‌بینانه‌یی که از شخصیت مسعود و قابلیت‌ها و توانایی‌های او می‌کند - که عموماً با واقعیت نیز قابل انطباق نیست - سرچشمه گرفته از همین خصلت روحی بیهقی‌ست.

- و از وی دریافته‌تر، کریم‌تر و حلیم‌تر پادشاه کس ندیده بود و نه در کتب خوانده. (۱/۱۹۲)

- اما به حقیقت بیاید دانست که سلطان مسعود را هیچ در دل نبود فرو رفتن غازی (۱/۲۷۷)

- و چنین حکایت‌ها از بهر آن آرم تا طاعنان زود زود زبان فرا این پادشاه بزرگ مسعود نکنند و سخن به‌حق گویند که طبع پادشاهان و احوال ایشان نه چون دیگران است و آن‌چه ایشان ببینند کس نتوانست دید. (۲/۳۹۸)

ارادت مخلصانه‌ی او نسبت به استادش بونصر نیز از این مقوله است، به‌طوری که همه‌جا سعی در رعایت جانب او را دارد و در همه‌ی احوال خیرخواه اوست و کاری نمی‌کند یا حرفی نمی‌زند که آسیب و گزند آن به استادش برسد.

هرچند آن‌چه از ویژگی‌های شخصیتی و روانشناسی بیهقی گفتیم، از جمله خصیصه‌های روحی - روانی شهره و عام بیهقی‌ست و عموماً اهل فن در آن متفق‌القول‌اند، اما نموداری‌ست از آن‌چه نقد روانشناسی خوانده می‌شود و می‌تواند در راهگشایی به‌برخی غوامض و دشواری‌های متن و یا پدیده‌های ادبی و تاریخی کارساز باشد.

از آن‌جمله به‌عنوان مثال می‌توان به مسأله‌ی «گنج‌روان» و تعبیری که برخی از آن ارائه می‌کنند، مبنی بر این‌که اشاره به گنج‌هایی دارد که در ملازم و رکاب پادشاهان حمل می‌کردند، اشاره کرد. چنان‌که می‌دانید در **تاریخ بیهقی** به چنین مسأله‌یی اشاره نشده است و با توجه به شناختی که از روحیه‌ی تیزبینی و دقت نظر بیهقی داریم، می‌توانیم چنین قضاوت کنیم که یا این تعبیر به‌طور کل اشتباه است و یا این‌که دست کم در عصر غزنوی چنین رسمی وجود نداشته و **آلأ در تاریخ بیهقی انعکاسی می‌یافت.** ■

منابع

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۲۴.
- ۲- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات زریاب، چاپ اول تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- شیوه‌های نقد ادبی، دیوید دیچز، ترجمه: دکتر غلام‌حسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۷۰.
- ۶- موسیقی شعر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۷- یادنامه‌ی بیهقی، انتشارات دانشگاه مشهد.

حسنک امین

ح. ۱.

«حسنک را به پای دار آوردند... و دو پیک را ایستانیده که از بغداد آمده‌اند... و همه‌ی خلق، به‌درد، می‌گریستند... خواست شوری بزرگ به‌پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند... همه زار زار می‌گریستند، خاصه نشابوریان». (تاریخ بیهقی)

تاوان «نه» گفتن را می‌دهم!

از فراز دار

بر انبوه کسان در پای دار می‌نگرم

کارتن خوابان خوب‌نخوابیده

معامله گران کوپن فروخته و کوپن خریده

خرد و کلان، همه و همه

برای ساعتی تفریح رایگان

به تماشای «بر دار کردن» من آمده‌اند

- چشم دوخته به دو پیک ایستانیده در مسلخ:

فرستادگان خلیفه‌ی بغداد -

با نفرت، نفرین‌ام می‌کنند

از نگاه هولناک‌شان می‌گریزم

و به چوبه‌ی دار تکیه می‌کنم

کیسه‌بران در میان تماشاچیان می‌لولند

و به کسب و کار خود مشغولند

اصحاب مجلس قضا به‌پای دار نتوانستند آمد

آنان که دیروز پروانه‌ی مرگ مرا امضا کردند

امروز در پرونده‌یی دیگر رأی خواهند داد

اما شحنه و عسس

و جنباشی و جاندار و حرس

همه به‌جای و جایگاه خویش ایستاده‌اند.

من از بلندای این دار

با سربلندی و افتخار

به همه‌سوی تهران بزرگ

از قتلگاه «میدان اعدام» تا گورستان «بهشت‌زهرا» می‌نگرم

قلبم برای «ساختمان مهر»

در «تقاطع انقلاب و فلسطین» می‌تپد

«ویژه‌نامه‌ی بیهقی» زیر چاپ است!

حسنک روزگار خویشم

تاوان «نه» گفتن، همین است

تاریخ تکرار می‌شود.

اما دریغ!

دیگر از نشابوریان نشانی نیست

شوری در پای دار من به‌پا نمی‌شود.